

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

دکتور زمان ستانیزی

۲۶ نومبر ۲۰۱۴

## تناقض در استدلال آقای سیستانی

بخش هفتم

در گرداب نفسانیت

زیاده از یک سال پیش در حضور تعداد بیشماری از افغانهای دانشمند، منور و تعلیم یافته به شمول مؤرخ سرشناس **داکتر کاکر**، **داکتر کاظم** و **داکتر زمانی** در کلیفورنیای شمالی بیانیه نقد بر دوره امانیه ایراد کردم که در تازه نگری با روحیه مجلس همنا بود و با استقبال نیک هموطنان در مجلس و بعد از پخش ویدیوهای کنفرانس مواجه گردید. خانم **زهره یوسف داوود** هم بعد از مشاهده همان سخنرانی، از من دعوت کردند تا مطالب را طی یک مصاحبه به زبان دری با هموطنان در میان گذارم.

از قضای تصادف چند روز قبل از پخش مصاحبه من آقای سیستانی مقاله ای تحت عنوان «ارج ناگترین روز در تاریخ افغانستان» در افغان جرمن آنلاین نشر کرده بودند. روی هر دلیلی یا هم بدون هیچ دلیل آقای سیستانی طوری برداشت کرده اند که گویا مصاحبه من عمداً به ضد موضعگیری آنها ترتیب داده شده و در ذهن خود آنرا دسیسه ای در تضاد موقف خود پنداشته اند. این تشویش ذهنی او را چنان دچار سر درگمی می کند که قرار نوشته خودش دو شب خواب نکرده اند و بعداً در همان حالت ناراحتی، بیخوابی و اضطراب فکری در صدد حفظ اعتبار علمی خود می برابند. چون نظریاتم روی استدلال و استناد تاریخ استوار اند که او نتوانسته با آن مقابله کند، بناءً راه تعرض بالای شخصیت و علمیت مرا در پیش گرفته تا مرا بی اعتبار معرفی کنند.

آقای سیستانی می دانند که چون اعتبار نظریاتم در صلاحیت علمی و حیطة تخصصم در روابط بین الدول و علوم سیاسی استوار است، از نیرنگ سیاسی کار گرفته مرا قصداً داکتر اسطوره ها می خوانند. احياناً عده ای از پیروان او هم چنین بی حرمتی می کنند. در مرحله دوم مرا به خیانت متهم می سازند و دیگران را هم به شخصیت کشی می گمارند حتی آنهایی که در این مدت بیش از یک سال با نظریاتم آشنا بودند و آن را بارها در تأیید یا بی تفاوتی شنیده بودند.

تأسف در این است که عده ای که از آقای سیستانی کورکورانه پیروی می کنند لحن گفتار و شیوه نوشتار مغایر اصول ادب، عفت قلم و کلام، اخلاق افغانی، و معیارهای اکادمیک از آقای کاندید اکادمیسین سیستانی تقلید می کنند. به این صورت آقای سیستانی یک تعدادی از هموطنان صاحب قلم را با خود بی ادب می سازند:

بی ادب محروم ماند از لطف رب

از خدا جوینیم توفیق ادب

بلکه آتش در همه آفاق زد

بی ادب تنها نه خود را داشت بد

## «مثنوی معنوی»

آقای سیستانی طوری موضوع را مطرح می کنند که از آغاز تخریشی است. در رابطه با مسأله پول، لازم به یاد آوری می دانم که در تمام زندگی ام که افتخار تدریس هزاران شاگرد شاهد را داشتم تا حد توان کوشیده ام لقمه حلالم را از برکت عرق جبین بیندوزم و از جین بپرهیزم. شاکرم از این که خداوند مرا آنقدر مصروف و مشغول کسب حلال کرده، که فرصت برای قبض حرام میسر نشده. ولی آقای سیستانی که با چنین اطمینان خاطر اتهام می بندند، یا شاهد پول گرفتن من بوده اند یا غافل از شاهد روز جزاء.

تأسف بیشتر درین است که مؤرخ نامدار از راه دلیل و برهان، و شواهد تاریخی با نظریات من مقابله نمی کند، به شخصیت و قوم و قبیله، پشتونوالی، افغانیت و انسانیت ناسزا می گوید، تعلیم و تحصیل و علم و مسلک را استهزاء می کند، تعقل و ذکاوت را در عبارات دور از عفت قلم و کلام به دیده حقاراف نگرسته، در متضرر ساختن شهرت اجتماعی و سیاسی ام از هیچ نیرنگ شخصیت کشتی دریغ نکرده اند. این در حالی که من در مقابل ایشان جز صیغه جمع احترام حتی فعل مفرد را به کار نمی برم، زیرا می دانم آنکه به دیگران احترام نمی گذارد خود لایق احترام نیست. من صرف با نظریات آقای سیستانی از روی استدلال مناظره می کنم، و بس.

من می توانم به خاطر صدمه و ضرر به شهرتم و برای اعاده حیثیت از راه قانونی در محاکم امریکا علیه آقای سیستانی و همراهانش اقامه دعوی کنم تا برای بی ادبان دیگر سرمشق شود و بیهوده به هر کس نتازند، اما هنوز در این مورد تصمیم نهائی نگرفته ام.

محض جهت معلومات آقای کاننید اکادمیسین سیستانی یادآور می شوم که من شخص پرست نیستم، خدا پرستم. سجدۀ من به سوی قبله است، نه به سوی قبیله. من با کسی خصومت ذاتی ندارم حتی با آقای سیستانی. صرف این که: از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست. اجداد من با امیر امان الله خان د غزنی جنگیده اند بلکه در صف مقدم جهاد علیه انگلیس در جبهات وانه، پیوار، پکتیا، و علی خیل دلیرانه و فاتحانه جنگیده اند و در اثر شجاعت شان از طرف امیرامان الله خان به انعامات، مکافات، و رتب عالی جرنیلی (جنرالی) مفتخر گردیده اند. نامهای اجداد، اسلاف، و اقوام صفحات ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، و ۷۶۶ افغانستان در مسیر تاریخ میر غلام محمد غبار را در شهادت مزین کرده اند. من به ارواح همه شهداء و جانبازان جهاد درود می فرستم.

ولی جهاد من در محاذ دیگر است. از زمان رویکار آمدن رژیم خلق/پرچم هر لحظه با مرگ روبه رو بودم، با اسلحه تهدید شدم، نامه های تهدید به قتل برایم فرستادند، بیش از ۲۶ عضو خانواده و دوستانم قربانی بازی سیاست شدند، تنها خواست خدا بود که زنده ماندم. در زمان مهاجرت در کاریابی و حصول بودجه کورسهای تربیتی مهاجران افغان سهم گرفتم، با مهاجران نو وارد از هیچ گونه کمک دریغ نکردم، مؤسسه خیریه غیر انتفاعی انجمن آزادی افغانستان را تشکیل و جریده آزادی، اورگان نشراتی آن را به تیراژ ده هزار به زبانهای پشتو، درّی و انگلیسی بدون امداد و وابستگی به هیچ تنظیم جهادی، بدون توقع هیچ گونه کمک از هموطنان، و عمدتاً بدون کمک مالی به منظور آگاه ساختن ذهنیت های نیمه خواب مردم امریکا نشر کردم، در ده ها کنفرانس و گردهم آئی در سرتاسر امریکا از داعیه مردم افغانستان و جهاد به حق شان دفاع کردم. در جریان آن ده سال خدمت به مهاجران تحصیل را به تأخیر گذاشتم، در رسیدگی به عایله و اولادم سهل انگاری کردم و هر گونه زحمت بر خود روا داشتم تا فریاد مردم ستمدیده ما در برابر اشغال شوروی به گوش جهانیان برسد. بعد از خروج روسها برای اعاده و تحکیم صلح به گروه قبرس پیوستم. بعد از ۱۱ سپتمبر با وجود خطر از دیدگاه تعصب اندوده اداره وقت امریکا علیه مداخله نظامی و اشغال دوباره افغانستان از راه سخنرانیها و مناظرات علمی در مطبوعات، مراکز علمی، پوهنتونها و جوامع مدنی امریکا مبارزه کردم تا کوششی باشد برای یافتن راه صلح آمیز معضله. با سازمانهای صلح طلب هم موضع شدم و نظریاتم را از راه

سایت‌های انترنیت پخش کردم تا در محدوده توان در راه داعیه همزیستی و برادری و برابری جامعه بشری قدمی نهاده باشم. خلاصه بیش از چهل سال عمرم را بدون توقع هیچ پاداشی برای خدمت مردم ستمدیده افغانستان، خاصاً مهاجران افغان در امریکا صرف کردم تا بالاخره از طرف عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی حزب خلق/پرچم به «اخذ پاداش» خیانت ملی نایل گشتم.

نه دست و پای اجل را فرو توانی بست      نه رنگ و بوی جهانرا رها توانی کرد  
به همت ار نشوی در مقام خاک مقیم      مقام خویش بر اوج علاء توانی کرد

### نظرات و نظریات متفرقه

ضمن مرور بر اعتراضات و طنذاران مطالبی چند به نظر رسید که درخور توجه و مستوجب جواب اند. رویهمرفته قسمت بیشتر اعتراضات در بخش های نظریاتی این سلسله خصوصاً در بخش های دوم، چهارم و پنجم جواب داده شد. در رابطه به اعتراضات متباقی ذیلاً تبصره نهایت مختصر ارائه می گردد.

### نوشته آقای پامیر پیکار

آقای پامیر پیکار می نویسند که چرا تاریخ را تحریف می کنند. من با عبارت کلام شان موافقم ولی با اطلاق آن مخالف هستم. چنان که در بخش چهارم توضیح شد کلمه حاکمیت سیاستاً به معنی آزادی تبدیل و تعمیم شده و پیچیدگی تحریف را بر تعریف می افزاید.

در تعریف لغوی آنچه را که شما تعریف کلاسیک استعمار خوانده اید، از نظر لغوی در رابطه با استعمار به معنی تعمیر و آباد کردن، تنها به رابطه اروپائیان در قاره های امریکا خاصاً امریکای شمالی و استرالیا تا حدی صدق می کند که به زعم خود اروپائیان آن قاره ها را اعمار یعنی مستعمر کردند و مستعمره ساختند. ولی رویه اروپائیان در برابر کشورهای قاره های آسیا و افریقا از آغاز استعمار نه بود، بلکه استخراب بود. زیرا اروپائیان صنایع و آبادیهای این کشورهای اعمار شده را تخریب کردند. مثلاً هند که در اثر تمدن روشن اسلام از نگاه آبادی و صنعت ابر قدرت جهان بود، اروپائیان آن را چنان تضعیف کردند که به قحطی و فلاکت مواجه شد. بناءً کاربرد کلمه استعمار برای امریکای شمالی و هند نباید همسان باشد زیرا اعمال و اثرات آن کاملاً در تضاد بودند. استعمار اروپائی امریکای پس مانده را ابر قدرت ساخت و هندوستان ابرقدرت را پس مانده ساخت. بناءً عملکرد اروپائیان در قاره های امریکا و استرالیا را، علی رغم استثناءات فراوان، ممکن استعمار نامید، ولی عملکرد اروپائیان در قاره های آسیا و افریقا را به هیچ صورت به معنی کلاسیک استعمار گفته نمی توانیم و اصطلاح درست آن باید استخراب یعنی تخریب کردن باشد که مفاهیم استثمار، استملاک و استعمال (سوء استعمال و سوء استفاده) را می رساند.

در باره استعمار نوین با شما هم‌منظرم، ولی اگر آزادی را به معیار والای آن به کار ببریم، کمترین کشور در جهان خواهد بود که واجد آزاد بودن آن باشند.

این که افغانستان امروز آزاد است یا نه، مربوط به کاربرد اصطلاحات دقیق علم سیاست و وفق آن با شرایط و واقعیت های روی صحنه است. در اصول حکومتی که با کمک قشون مسلح کشور دیگر حمایت می شود مشروعیت ندارد. ولی ماهیتاً موجودیت قوای خارجی در کشور غیر می تواند برای اهداف گوناگون باشد: اگر برای سرکوب مردم آن کشور می آیند اشغال پنداشته می شود، اگر برای تاراج منابع می آیند استثمار نامیده می شود، اگر برای جلوگیری از مداخله کشورهای همجوار می آیند در صورتی که به دعوت حکومت قانونی و مشروع باشد، می توان آنرا قوای ممد نامید، ولی اگر از راه سازش با حکومت دست نشانده خود می آیند، کشور در حال اشغال پنداشته می شود، اگر برای

تمویل و حفظ منافع سیاسی آن کشور دیگر می آیند قوای استثمار نامیده می شوند، و اگر برای سرکوب مقاومت ملی مداخله می کنند تا منافع خود را تضمین کنند استعمار نامیده می شود، اگر روابط کشور را با رقبای خود تنظیم و عیار می سازد سلب حاکمیت پنداشته می شود، اگر اکثر مطالب مندرج این فقره جز اجندای سیاسی و نظامی شان باشد، استملاک، استهلاک، استثمار و استعمار به معنی استخراب خوانده می شود، و اگر... بناءً تشخیص تکلیف سیاسی افغانستان ممکن در چندین تعریف بگنجد که شرح آن از حوصله این جواب کوتاه بیرون است.

### نوشته داکتر هاشمیان

نوشته داکتر هاشمیان اذهان بعضی ها را مغشوش ساخته. ولی چون داکتر صاحب هاشمیان بر حواس خویش مسلط نیستند، نوشته های شان در مورد با حقیقت مغایرت کامل دارد.

۱- از محفلی که ایشان ذکر کرده اند نه روز ترحیم بود و نه روز چهلم، بلکه روز جهانی صلح بود که از طرف بیش از ۳۵ انجمن صلح و سازمانهای مدنی مبارزه برای صلح به همکاری تشکیلات پیروان ادیان و مذاهب مختلف کنفرانسی تشکیل داده بودند که به پاس قدردانی از زحمات مؤثر و نقش فعال خانم مرحوم در ایجاد همکاری میان فرقه های خداپرستان و سازمانهای صلح دوستان آن روز یعنی ۲۲ سپتمبر ۲۰۱۳ را به افتخار او روز صلح جهان ستانیزی نامیده طی برنامه پنج ساعته تجلیل کردند. در فرصت تفریح و تنفس به منظور رفع خستگی یکی از مربیان تمرین یوگا حاضران را رهنمائی می کردند. درست در همان لحظه داکتر صاحب هاشمیان که دو نیم ساعت راه را گم کرده بودند از قرون وسطیا تشریف آوردند و به زعم حیرت زده خویش حرکات تمرین رفع کسالت حاضران را عبادت پنداشته که این ک شرح و پرداس غرض آمیز آن را به نام «خدمت به هموطنان» از راه نوشته خود کفر دانسته تقبیح می کنند. داکتر صاحب هاشمیان قبل از ختم مجلس نزد من آمدند و گفتند که، «این آدم کی بود که بیشتر گپ زد، بیخی کفر گفت.» گفتم آنها یک عالم مسلمان و امام و پیشنماز مسجد هستند.

۲- این که من در باره معراج به ایشان و عده ای دیگر مطلبی فرستاده ام دروغ محض است چون من مطالب و نظریاتم را در سایتهای انترنیتی پخش می کنم و ضرورت به این کار ندارم که چیزی را به کسی بفرستم. نظریات من در مورد معراج که در سخنرانیهای عامه من ضبط و پخش گردیده با مزخرفاتی که داکتر سید خلیل الله هاشمیان به من نسبت می دهند کاملاً در تضاد اند.

حضرت رسول اکرم (ص) در جواب سوالی از صحابه فرمودند که «دروغگو نمی تواند مؤمن باشد.» ولی آیا دروغگو می تواند از آل محمد (ص) باشد؟ از امکان بعید نیست که اگر می پرسیدند، جواب آیس منا می شنیدند؟

### نوشته آقای نوری

شما می توانید ملت را هرگونه که میل تان باشد یا دیدگاه ایدئولوژیک تان تقاضا کند تعریف کنید. من نظر به مسؤولیت حیطة تخصصم در علوم سیاسی (که دکترایم را در بدل قالینچه و لاجورد و فیروزه نخریده ام چون نه متمول بودم و نه اشراف زاده) ملت را، نه از روی ملحوظات سیاسی، بلکه از روی اساسات علمی آن در سه بخش تعریف می کنم:

۱- ملت به معنی هویت سیاسی است که باشندگان هر کشور شناخته شده جهان، صرفنظر از ساختار اجتماعی، نژادی، و لسانی آن یک ملت سیاسی پنداشته می شوند. در واقع اینجا ملت به معنی هویت سیاسی، یعنی هویت شناسنامه یا پاسپورت، به کار می رود.

۲- ملت اروپائی که در اثر تحول سیاسی و اجتماعی تبارز کرده، و از سه قرن به این سو در اثر تحمیل ارزشها و هویت‌های اکثریت بالای اقلیتهای لسانی و نژادی داخل قلمروهای سیاسی در عصر ملیگرایی عرض اندام کرد. به نحوی این ملتها در اثر تبعیضات رسمی از راه همگونسازی تحمیلی به میان آمده اند تا هویت سیاسی را با هویت نژادی/لسانی منطبق سازند. مثلاً در فرانسه، المان و بیشتر کشورهای اروپای غربی به استثنای سوئیس.

۳- خوش بختانه در جوامع غیر اروپائی تحمیل این چنین تبعیضات رسمیت نداشت و آنها پذیرای تفاوت‌های نژادی لسانی و حتی مذهبی متنوع اتباع خود بودند. به طور مثال در ترکیه عثمانی، خلاف آنچه در اروپا معمول بود، هویت‌های نژادی لسانی و مذهبی خاصی بالای هیچ گروه و هیچ ملتی تحمیل نشد و در پایان حکمروائی چند قرن عثمانیها هویت‌های همه ملت‌ها حفظ و پابرجا بود. در این نوع تشکیلات سیاسی چندین ملت در زیر بیرق یک دولت زندگی می کردند. دولتهای پارس صفوی و افغانستان هم به همین مفهوم کشورهای چند ملته اند. ولی بعد از ظهور نازیهای المان و به اثر تشویق آنها هر سه کشور ترکیه، ایران و افغانستان به تقلید اروپائیان در رسمیات خود کوشش‌های برای ساختن یک ملت دارای یک نژاد و یک لسان روی دست گرفتند.

نقش ذهنیتهای تبعیضی اروپامحوری هم در کاربرد کلمات ملت و قوم و قبیله مترادفاً به کار می رود به نحوی که نژادهای اروپائی را به اصطلاحات یونانی  $\epsilon\theta\nu\omicron\varsigma$  / ethnos یا لاتین nation در تفوق مسا می کنند، در حالی که برای غیر اروپائیان اصطلاحات لسانیهای دیگر را در تحقیر به کار می برند، مثلاً در انگلیسی tribe یا clan یاد می کنند.

نتیجتاً این مسأله آنقدر ساده نیست که یک شخص به منظور یک هدف خاص سیاسی حسب میلش کلمه ملت را تعریف کند. گرچه در عالم سیاست این کار مروج است، ولی در علم سیاست جایز نیست، مگر آن که در مبحث و مورد خاص ملت را به منظور خاص، نه عام، تعریف کنند و آن را محک استدلال قرار دهند. در مصاحبه، بحث من روی انکار از هویت سیاسی افغانی نبود، بلکه چون بالای مسأله هویت سیاسی به سطح مملکتی و هویت های قومی درگیر در سیاست های داخلی متأثر از مداخلات قوت‌های منطقه صحبت می کردیم، ایجاب می کرد تعریف جامع‌تر را به کار ببرم.

من اندیشه پرستم نه صنم پرست. گرایش من به سقراط و بیدل از همین سبب است چون سقراط با اندیشه عقلانی و استدلال سروکار داشت و بیدل در معنویت ابولمعانی بود. به فحوای این که تقلید بهترین تمجید است من این نوشته را به پاس سقراط تناقض در استدلال نام نهاده ام و با مسأله بر اساس عقلانیت برخورد می کنم، نه از روی احساسات ملی و غرور افغانی. زیرا احساس تحلیل را ناقص می سازد و غرور تنها به خداوند می زیبد.

من به حضرت ابوالمعانی گرایش زیاد دارم ولی نه به این منظور که خود را چون او می بینم، بلکه به این مفهوم که قطره ای از بحر خیال او را در خود می یابم و طبع شعری ام را سیراب، و سیلاب، و سراب می سازد. «سحر سراب» شعری است که به اقتفاء و استقبال شعری از حضرت ابولمعانی سروده ام. (برای مطالعه متن آن به بخش «دریاب و سیلاب» در سایت شینکی آسمان/نیلگون کمان مراجعه کرده می توانید). زمانی بحث بر سر شعر اصلی حضرت بیدل بود من گفتم که با آن که دوستان پارسی ما کوشیده اند که در چند مورد ابیاتی از اشعار حضرت ابوالمعانی را از روی مقابله نسخ مختلف تصحیح نمایند، ولی بعضاً صحیح را تصحیح نادرست کرده اند. مثلاً در جلد دوم کلیات حضرت بیدل (صفحه ۴۲۹ انتشارات الهام، چاپ تهران، ۱۳۷۶) با تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی بیت ذیل درست به نظر نمی آید:

همین آواز می آید که بسیار است آهنگم

ز قانون نفس جستم رموز پرده هستی

که شکل زیر معنی را بهتر افاده می کند:

من همنائی ام را از آنچه استاد سراهنگ سروده که احتمالاً بر اساس تصحیح مولانا خسته است اظهار نظر کرده گفتم که:

- ۱- احتمالاً در مصراع دوم این بیت ممکن غلطی طباعتی باشد زیرا صورت انشای کلمات بسیار و بیساز شباهت دارد.
- ۲- در مصراع دوم عبارت «بسیار» درست به نظر نمی آید زیرا بسیار به عالم کثرت دلالت می کند در حالی که پیام از عالم وحدت می رسد.
- ۳- چنان که نوشته آمده در مصراع دوم معنی گنگ نیست، بلکه کوشش شده است که رمز را معنی بدهند، که در نتیجه ابهام آن به ابهام تقرب می کند.
- ۴- صیغه ماضی استمرار در مصراع دوم با صیغه ماضی در مصراع اول بهتر می خواند تا صیغه حال. زیرا حال مفهوم آگاهی آنی را می رساند، ولی ماضی استمرار تداوم تفحص در اندیشه را افاده می کند که با روحیه شعر تطابق بیشتر دارد.

۵- کلمه ساز در مصراع دوم با کلمه پرده در مصراع اول متجانس است و کلمه آهنگ به حیث مکمل معانی هردو فاصله میان مطلب و معنی را در صورت دوم کمتر می سازد.

این بود نظر ناچیز بنده در مورد شعر حضرت بیدل که قاصدی که مطمئنم جز نام حضرت بیدل به هیچ معنی بیانم نفهمیده مطلب را به شما رسانیده و جهل او در استهزای شما که از من هیچ شناختی ندارید حالت جهل الجهول را به خود گرفته. اگر پیرامون نظرم ایرادی دارید بفرمائید، ورنه سیاهی قلم تان به جای دیگر تعلق دارد:

### تیغ دادن در کف زندگی مست به که آید علم ناکس را بدست

یاد آوری دیگر این که من از خانواده سرشناس ولی بی بزاعت برخاسته ام. از فقر در دوران مکتب روی یک صفحه کتابچه سه بار نوت «چتل نویس» می گرفتم: یک بار با پنسل، دو بار با خودکارهای آبی و سرخ تا از آن استفاده اعظمی کرده باشم. در تمام دوران تعلیم و تحصیلات بیش از سی سال در پوهنتون کابل و چهار پوهنتون امریکا (جز مبلغ ناچیز حق الزحمه لابراتوار) یک پول هم از خود نپرداختم، چون نداشتم. تمام تحصیلاتم به همت و ایمان و لیاقت از طریق سکالرشپ، و اسپستانشپ به اتمام رسیده. اگر مثل شما صاحب فالینچه و لاجورد و فیروزه می بودم، حتماً مثل شما چندین دکتورای دیگر هم به دست می آوردم.

### نوشته محترمه ملالی موسی نظام

خواهر محترم ملالی موسی نظام، من سند دکتورایم را در غربت غرب به دست آورده ام، ولی معیارهای اخلاقی انسانیتیم از شروق شرق روشنی می گیرند. از روی وجبیه ادب افغانیم باید شما را خواهر بخوانم و خواهر بدانم و احترام گذارم. من از دوران نوجوانی به غرب آمده ام ولی به غرب نگرانیده ام. آزادی بیان در نهاد انسانی ام ریشه کرده، به آن اعتیاد دارم - اعتیادی که بارها به نامها و بهانه های گوناگون تهدید گردیده و به قیمت گزاف ننگه اش داشته ام: گاهی به نام همبستگی با سوسیالیزم بین المللی، گاهی به خاطر اسلام عزیز و گاهی به نام توهین به افتخارات ملی،... خلقی های ترکی به خاطر ریش و سبیلیم اخوانی ام خوانند و تحت تعقیب گرفتند، اخوانیها به خاطر موهای درازم کافر خوانند، شعله ای ها به خاطر عدم همکاری نامه های تهدید مرگ به من فرستادند، خلقی های امین نامم را با عایله ام در لست سیاه کشتار نوشتند، پرچمیها به خاطر نمره کامیابی با کلشنیکوف در پوهنتون عقب دروازه دفترم آمدند و حیاتم را تهدید کردند، افراطیون مذهبی تکفیرم کردند، و اینک امانیست ها به خیانت ملی متهم می کنند. پس خواهر عزیزم، سیلیبی که به خاطر «احساس جریحه دار» تان در سیاهی عبارات مضمون تان بر رویم حواله کرده اید،

رسید. در برابر آنچه دیگران در حقم روا داشته اند این چندان بهائی نیست. شما موسی وار سبلی دیگر بفرستید و من عیسی گونه، گونه دیگر را فرش استقبال آن می کنم. از محبت خواهری تان ممنون.

### حسن ختام

معیار پیشرفت یک جامعه رشد و پرورش افکار زایا و خلاق است که خود مستلزم آزادی بیان است. آزادی بیان یک جامعه را به معایب و نواقص خود متوجه می سازد تا از راه رفع و دفع آن همواره با کاروان تمدن پیوسته به پیش رود. در جوامع پیشرفته چون امریکا محرمترین اسناد تاریخی را بعد از یک یا دو دهه در معرض عام قرار می دهند تا دانشمندان، منورین، و عوام آنها را از دیدگاه نو بررسی و تحلیل کنند و جامعه از اشتباهات گذشته بیاموزد. ولی در جامعه ما حتی تحلیل و بررسی اسناد یک قرن پیش را تحریم می کنند.

آن که از تاریخ نمی آموزد، قربانی حوادث ناگوار آن می شود. لازم است آئینه تاریخ وقایع کشور را از غبار زمانه پاک کنیم و شعارهای سیاسی را از حواشی آن بتراشیم تا در انعکاس آن از معایب خود بکاهیم و به اوصاف خود بیفزایم که این شیوه کمال است و راه نهائی به سوی لایزال لایتناهی